

امام باقر (ع) و مبارزه علیه جریان انحرافی غالی



دداشتی از دکتر رسول جعفریان در ویژه نامه خبرآنلاین در آغاز ماه رجب و میلاد شکافنده علوم و اندیشه، حضرت امام باقر که درود خدا بر او بادامام باقر علیه السلام بسان دیگر امامان بخشی از مبارزات فکری خود را علیه جریان انحرافی غالی سامان داد. در این نوشته مروری بر این بعد از زندگی امام باقر خواهیم داشت.

یادداشتی از دکتر رسول جعفریان در ویژه نامه خبرآنلاین در آغاز ماه رجب و میلاد شکافنده علوم و اندیشه، حضرت امام باقر که درود خدا بر او بادامام باقر علیه السلام بسان دیگر امامان بخشی از مبارزات فکری خود را علیه جریان انحرافی غالی سامان داد. در این نوشته مروری بر این بعد از زندگی امام باقر خواهیم داشت.

یک نکته مهم در زندگانی امامان این است که آن حضرات میان افراط و تفریط مردمان پیرامون خود گرفتار بودند و به طور مداوم می بایست جامعه شیعه را متعادل می کردند. ایجاد تعادل البته کار دشواری بود، زیرا مشکلات فکری و سیاسی زیادی بر سر راه آنان بود. توجه داریم که امامان، به عنوان راهبرن یک حرکت و جنبش فکری و سیاسی مطرح بودند که همزمان، در هر دو زمینه، با حکومت های وقت - اموی و عباسی - درگیر بودند. یعنی نه فقط متفاوت با آنان بلکه درگیر بوده و می بایست مجاهدت می کردند. بنابراین حفظ نیروها، ایجاد تعادل در میان شیعیان، هدایت درست، آن هم با توجه به این نکته که امامان راهبر مردم به دین واقعی و بدون تحریف بودند کار بسیار دشواری بود.

در بعد سیاسی، افراط عده ای در به راه انداختن انقلابهای بدون زمینه، یکی از سخت ترین دشواری ها بود. بسیاری از شیعیان زیدی، به طور مداوم در پی ایجاد نزاع مسلحانه با حکومت ها بودند و تقریباً بی وقفه سرکوب شده و نیروهای زیادی از شیعیان را از دست می دادند. امامان ما با این روش مخالف بودند و این مخالفت در درون جامعه شیعه برای آنها هزینه زیادی داشت. نتیجه منفی مهم این وضعیت آن بود که جریان تشیع، تضعیف شده و بیش از پیش تحت فشار قرار می گرفت.

اما به لحاظ فکری، جریان تندرویی که به نام غلو و غلات شناخته می شود، بیشترین آسیب را به تشیع رساند و مهم ترین خطر تلقی می شد. به اجمال باید عرض کرد، اگر مبارزه مستمر امامان با این غالیان نبود، آنان بر کلیت جامعه تشیع غلبه کرده و اساس آن را مخدوش کرده بودند. حتی با وجود این مبارزات، باز هم غالیان توانستند بخش هایی از جامعه شیعی را با خود همراه کرده و از راه بدر کنند، حرکتی که تا به امروز آثارش برجای مانده است.

اما این غلو چگونه پدید آمد؟

باید توجه داشت که نخستین بار در خود قرآن روی این حقیقت تأکید شده است که در برخی از ادیان، جریان غلو غلبه یافته است. این ایرادی بود که خداوند به مسیحیان داشت، آنجا که فرمود: **يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا (نساء: 171).**

در این آیه، خداوند اهل کتاب را از غلو در دین پرهیز داده است. اولاً در باره خدا، فقط آنچه حق یعنی درست است گفته شود. دیگر این که مسیح پسر خدا نیست، بلکه فرزند مریم و رسول خدا و کلمه ای و روحی است که خداوند به مریم القا کرده است، بنابراین و در نتیجه سخن گفتن از سه خدا (یا اب و ابن و روح القدس) نادرست است. باز تأکید می کند که خداوند فرزندی ندارد و آنچه در آسمانها و زمین است متعلق به اوست.

بنابراین غلو که جوش آوردن و از حد خارج شدن است، یک تعریف کلی دارد که عدول از حق به سمت افراط است. نتایج هم دادن نسبت هایی است که اساس آن را غلو تشکیل می دهد، یعنی افراط به سمت بالا. اساس این غلو نسبت ربوبیت دادن به انسانها در کنار خداوند است.

مسأله مهم این است که در دوره رسول الله (ص) چنین نسبت هایی نسبت به آن حضرت مطرح نشد، اما شگفتا که بعدها در باره امیر المؤمنین (ع) به وفور گفته شد. خود این یک پرسش است که چطور شد که غلو در باره پیامبر نشد، اما در باره علی و اولاد آن حضرت شد؟ در این باره پاسخ هایی داده شده و همچنان نیاز به بحث و تحلیل دارد.

یک نکته که در پاسخ به پرسش بالا مورد توجه برخی از نویسندگان قدیم هم قرار گرفته، این است که محیط عراق، محیطی با فرهنگ های متفاوت و کهن بود. در این فرهنگ ها که بخشی از آنها فرهنگ مسیحی بود، نگره های غلوگرایانه فراوان وجود داشت. بنابراین زمانی که اسلام وارد عراق گردید، به طور طبیعی مسلمانان تحت تأثیر این قبیل فرهنگها قرار گرفتند.

به عبارت دیگر، اسلام در مدینه زمان رسول الله، با یک فرهنگ نیرومندی مواجه نبود، اما البته همان مقدار که بود قرآن برخورد کرده و انحرافات یهود و نصارا را نشان داد، اما وجود یک فرهنگ بسیط در مدینه آن هم در فاصله ده سال و این که مرتب آیات الهی نازل شده و همه منتظر بودند ببینند خداوند چه می گوید، راه را بر وجود اندیشه های منحرف در میان مسلمانان بست، اما عراق شرایط متفاوتی داشت. ابن ابی الحدید در پاسخ این پرسش که چرا زمان رسول الله، با این که مردم اخبار غیبی از آن حضرت می شنیدند، در باره آن حضرت غلو نمی کردند اما در باره امام علی غلو می کردند، عقل و ایمان صحابه را استوارتر می داند. در حالی که این ستایش

وجهی ندارد، مهم بساطت است. او به درستی می گوید: تفاوت میان غالیان عراق با عربهایی که معاصر رسول الله بودند، در این بود که این افراد عراقی و ساکن کوفه بودند و طینت عراق همیشه محل رشد گرایش‌های انحرافی و فرقه ای عجیب و مذهب تازه بوده است. مردمان این نواحی خود اهل فکر و دقت و نظریه و بحث در آراء و عقاید و شبهه طرح کردن در باره مذاهب بودند و در میان آنان در روزگار کسرها کسانی مانند مانی و دیصان و مزدک بودند. در حالی که نه طینت مردم حجاز مانند عراقی ها بود و نه ذهن حجازی مانند ذهن عراقی ها. آنچه بر اذهان حجازی ها غلبه داشت، خشکی و تکبر و خشونت طبع بود. ساکنان مدینه و مکه و طائف نیز، طبعشان نزدیک به طبع بادیه نشینان اطراف بوده و پیش از اسلام هیچ حکیم و فیلسوف و صاحب نظر و نیز موقعیتی برای طرح شبهه و ارائه فرقه ای بدعت گر در آن جا وجود نداشت. (شرح نهج البلاغه: 7 ص 51).

به هر دلیل بود، غلو در عراق از زمان خود امام علی علیه السلام ریشه دواند و چنان که منابع نوشته‌اند، امام با شدت با آنان برخورد کرد. اما به تدریج زمینه رشد آنان فراهم شد. این زمینه چنان بود که گروهی به طرفداری اهل بیت پدید آمدند و زمانی که شدت دشمنی امویان را دیدند، به تدریج در دوستی افراط ورزیدند. این گذشت تا آن که در محافل خاصی در کوفه، جریان فکری افراطی و غالی شکل گرفت و امامان به دلیل این که در مدینه بودند، امکان نظارت کافی نداشتند. به علاوه، چون ارتباطات نیز پنهانی و مخفیانه بود، برخی از رهبران غلات، ادعاهای گزاف به عنوان نمایندگی از طرف امامان مطرح می کردند. در ماجرای ظهور مختار، و شکست نهایی وی، زمینه های روحی غلو بیشتر شد و به تدریج که فرهنگ اسلامی به سمت تئوریزه شدن پیش می رفت، غلو نیز خود را با ادعاهای شگفت، در بازار مکتب سازی در عراق، آماده می کرد.

اشارات مختصری در باره برخورد امام مجتبی، امام سجاد و سپس امام باقر - علیهم السلام - در باره غلو در اختیار داریم. این جریان در دوره امام باقر بیشتر و بیشتر شد. مغیره بن سعید عجلی یکی از نخستین رهبران غالی است که ادعاهای عجیب و غریبی مطرح کرد. به گزارش علی بن محمد نوفلی وی از امام باقر اجازه خواست تا نزد ایشان برود. آنگاه گفت: شما به مردم بگویید که من غیب می دانم، من عراق را در اختیار شما خواهم گذاشت! امام باقر بشدت با او برخورد کرده و حرفهای تندى به او زد. آنگاه وی نزد ابوهاشم عبدالله بن محمد بن حنفیه رفت. اما او نیز با وی چنین کرده با کتک از خود دورش کرد. سپس نزد محمد بن عبدالله بن حسن (نفس زکیه) رفت. او مردی آرام و ساکت بود. همان مطالب را برای وی هم بازگفت و او سکوت کرد. او در سکوت وی طمع کرده و گفت: شهادت می دهم که او همان مهدی است که رسول الله بشارت آمدنش داده است. او قائم اهل بیت است. او همچنین ادعا کرد که علی بن الحسین یعنی امام سجاد، به محمد بن عبدالله بن حسن وصیت کرده است. سپس به کوفه آمد. وی فردی شعبده باز بود. به گمراهی مردم نشست و شمار فراوانی فریفته او شدند (شرح نهج البلاغه ج: 8 ص: 121).

مغیره بن سعید عجلی در بدین کردن جامعه مسلمانی نسبت به شیعیان نقش مؤثری داشت. در باره نقش مغیره و نسبت هایی که به امام باقر می داد، شعری از ابوهیره عجلی خطاب به امام باقر علیه السلام در دست است که گفت: (عیون الأخبار، ج2، ص: 168) أبا جعفر أنت الولیُّ أحبُّه و أرضی بما ترضی به و أتابع أئمتنا رجال يحملون علیکم أحادیث قد ضاقت بهنّ الأضالع

أحادیث أفساها المغیره فیهم و شرّ الأمور المحدثات البدائع وی در این شعر خطاب به امام می گوید: ای ابوجعفر! تو ولی هستی که من او را دوست دارم و هرآنچه تو به آن راضی هستی، من هم راضی بوده و پیروم. اما مردانی نزد ما آیند و مطالبی از شما نقل می کنند که ما را دلگیر می کند.

اینها احادیثی است که مغیره [بن سعید] از شما منتشر کرده و بدترین امور، بدعتها هستند.

حمزة بن عمار بربری از اهالی مدینه بود که از آن جدا شد و مدعی نبوت شخصی به نام ابن کرب شده، محمد بن حنفیه خدا می دانست و خودش را امام. او می گفت که هفت سبب (سبعة اسباب) از آسمان بر وی فرود خواهد آمد و او زمین را با آن خواهد گشود و مالک آن خواهد شد. شماری از مردم مدینه و کوفه از وی پیروی کردند. ابوجعفر باقر علیه السلام از او بیزاری جست و تکذیبش کرد و شیعیان نیز از او برائت جستند. بیان [بن سمان] یکی از هواداران او بود که می گفت امام باقر به او وصیت کرده است. بیان همراه پانزده نفر از پیروانش توسط خالد بن عبدالله قسری دستگیر شده و در مسجد کوفه آتش زده شد (فرق الشیعه: ص 25).

نویختی در جای دیگری می نویسد: بیان نامه ای به امام باقر نوشت و او را به خود و اقرار به نبوتش خواند و گفت: اسلم تسلیم. تسلیم شو تا سالم بمانی. امام باقر به کسی که نامه را آورده بود دستور داد تا نامه را بخورد. بیان هم جانش را بر سر این ادعایش گذاشت (فرق الشیعه: 31).

ابومنصور نامی که از طایفه عبدالقیس بود، از کوفیانی که خانه آنجا داشت، اما در بادیه بزرگ شده و فردی امی بود، پس از وفات امام باقر مدعی شد که آن حضرت، «امامت را به او سپرده و او را وصی خود کرده است. کم کم ادعاهای بزرگتری کرد تا آن که گفت: علی بن ابی طالب پیامبر بوده است. همین طور حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی، من هم نبی و رسول هستم. پس از من هم شش تن از فرزندانم پیامبرند و آخرین آنها قائم است. وی به یارانش گفته بود هر کس با آنها مخالفت کرد او را ترور کنند. چون کافر و مشرک هستند. نام این کار را جهاد خفی گذاشته بود. (فرق الشیعه، ص 35).

این نمونه ها نشان می دهد غالیان با چه ابزارها و ادعاها تلاش می کردند دوستداران اهل بیت را به سمت خود جذب کنند. این افراد اغلب از کسانی بودند که سابقه نصرانیت یا ادیان دیگر را داشته و باورهای گذشته و باستانی خود را عقاید اسلامی و شیعی گره می زدند. تشخیص درستی و نادرستی این ادعاها با شیعیان ساده دل که علاقه مند به اهل بیت بودند دشوار بود. به همین دلیل کسانی جذب اینان می شدند. اما مهم تر از همه بدنامی بود که برای ائمه و شیعیان در میان سایر مسلمانان بوجود آورده و زمینه دور شدن آنان را از تشیع فراهم می کردند.